

A Comparative Study of the Structural-Ethical Content Comprehensiveness in the Theory of the Islamic Revolution with the Theories of Marxist Revolution

Noorollah Karimian Karimi¹ , Ali Akbar Salehi²

1. Master's degree, Instructor, Arak University mmahdikarimian@gmail.com
2. PhD from Allameh Tabatabaei University salehinajm@gmail.com

Article Info	ABSTRACT
Article type: Scientific Research Article history: Received: 2025-08-08 Received in revised form: 2026-02-04 Accepted : 2026-02-09 Available online: 2026-02-23 Keywords: Ethical Comprehensiveness, Islamic Revolution, Marxism, Political Ethics, Comparative Study, Structure and Content of Revolutionary Theory.	This study examines and compares the place of ethics in the theories of the Islamic Revolution and Marxism through the analytical framework of ethical structural-content comprehensiveness. Employing a comparative library-based methodology, the research draws upon qualitative content analysis of authoritative primary and secondary sources in both Persian and English. The findings demonstrate that, within the theory of the Islamic Revolution, Islamic ethics—grounded in tawhīd (Divine Unity), divine justice (al-‘adl al-ilāhī), and human dignity (karāmat al-insān)—is not regarded as a secondary or instrumental element; rather, it constitutes the normative and structural core that permeates and directs all substantive dimensions of the revolutionary paradigm. By contrast, in Marxist theory, ethics is generally conceived as part of the ideological superstructure, determined by the material relations of production and class interests. Consequently, moral values are either employed instrumentally in the service of historical and class struggle or denied any independent and objective status. This fundamental divergence distinguishes the theory of the Islamic Revolution as a morally grounded and transhistorical model, in contrast to the materialist framework of Marxism. The study concludes that ethical comprehensiveness constitutes a key criterion for understanding both the identity and the theoretical legitimacy of competing theories of revolution.

Cite this article: Karimian Karimi Noorollah & Salehi Ali Akbar. (2026) A Comparative Study of the Structural-Ethical Content Comprehensiveness in the Theory of the Islamic Revolution with the Theories of Marxist Revolution. *Contemporary Researches on Islamic Revolution*, Volume 2, Issue 1, July 2026, pp. 107-129.

<https://doi.org/10.22059/jikt.2026.400339.1027>



© The Author(s)

<https://doi.org/10.22059/jikt.2026.400339.1027>

Publisher: University of Tehran

مطالعه تطبیقی جامعیت ساختاری-محتوایی اخلاقی

در نظریه انقلاب اسلامی با نظریه‌های انقلاب مارکسیستی

نوراله کریمیان کریمی^۱، علی اکبر صالحی^۲

۱. نوراله کریمیان کریمی، کارشناسی ارشد، مربی، دانشگاه اراک، mmahdikarimian@gmail.com

۲. دکتری تخصصی دانشگاه علامه طباطبائی salehinajm@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۱۷ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۱/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۰ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۰۴ کلیدواژه‌ها: جامعیت اخلاقی، انقلاب اسلامی، مارکسیسم، اخلاق سیاسی، مطالعه تطبیقی، ساختار و محتوای نظریه انقلاب.	این پژوهش با هدف تحلیل و مقایسه جایگاه اخلاق در دو نظریه انقلاب اسلامی و مارکسیسم، مفهوم «جامعیت ساختاری-محتوایی اخلاقی» را به عنوان چارچوب تحلیلی مورد بررسی قرار می‌دهد. روش پژوهش، تطبیقی-کتابخانه‌ای است و داده‌ها از طریق تحلیل محتوای کیفی منابع اولیه و ثانویه معتبر فارسی و انگلیسی گردآوری شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که در نظریه انقلاب اسلامی، اخلاق اسلامی - مبتنی بر توحید، عدالت الهی و کرامت انسانی - نه به مثابه عنصری فرعی، بلکه به عنوان هسته ساختاری و معیاری هدایت‌گر در تمامی ابعاد محتوایی انقلاب حضوری یکپارچه دارد. در مقابل، در مارکسیسم، اخلاق به عنوان بخشی از ابرساختار ایدئولوژیک، تابع روابط تولید مادی و منافع طبقاتی تلقی می‌شود و یا به صورت ابزاری مورد استفاده قرار می‌گیرد یا کاملاً نفی می‌شود. این تمایز بنیادین، انقلاب اسلامی را به عنوان الگویی اخلاق محور و فراتاریخی در مقابل الگوی مادی‌گرای مارکسیستی متمایز می‌سازد. نتیجه‌گیری این است که جامعیت اخلاقی، شاخصی کلیدی برای درک هویت و مشروعیت نظریه‌های انقلاب است.
استناد: کریمیان کریمی نوراله، صالحی علی اکبر (۱۴۰۵). مطالعه تطبیقی جامعیت ساختاری-محتوایی اخلاقی در نظریه انقلاب اسلامی با نظریه‌های انقلاب مارکسیستی، پژوهشنامه معارف و اندیشه اسلامی، صص ۱۲۹-۱۰۷ https://doi.org/10.22059/jikt.2026.400339.1027 ناشر: دانشگاه تهران	نویسندگان ©

۱. بیان مسئله

در طول تاریخ معاصر، انقلاب‌ها نه تنها به عنوان حوادث سیاسی-تاریخی، بلکه به مثابه‌ی بیانی از نظام‌های فکری، جهان‌بینی‌ها و ایدئولوژی‌های رقیب ظهور کرده‌اند. هر جریان انقلابی، فراتر از شعارهای سطحی و اقدامات عملیاتی، دارای یک نظریه انقلاب است که ساختار مشروعیت، اهداف، روش‌ها و تصویر جامعه هدف آن را تبیین می‌کند. در میان مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده این نظریه‌ها، «اخلاق» جایگاهی ویژه و گاهی مبهم دارد. برخی جریان‌ها اخلاق را به عنوان هسته محرک و معیاری هدایت‌گر در تمامی ابعاد انقلاب می‌پذیرند، در حالی که برخی دیگر آن را به عنوان یک سازه ایدئولوژیک فرعی، نسبی یا حتی مانعی در برابر تحول تاریخی تلقی می‌کنند. این تفاوت بنیادین، نه تنها در سطح فلسفی، بلکه در پیامدهای عملی هر نظریه - از نحوه مبارزه تا شکل‌گیری نظام پس از انقلاب - تأثیرگذار است.

در این میان، دو نظریه انقلابی برجسته قرن بیستم - نظریه انقلاب اسلامی ایران و نظریه انقلاب در مارکسیسم - با وجود برخی هم‌پوشانی‌های ظاهری (مانند انتقاد از سلطه استکبار جهانی، تأکید بر عدالت اجتماعی و همدردی با محرومان)، در جایگاه‌دهی به اخلاق، رویکردهایی عمیقاً متفاوت و حتی متضاد اتخاذ کرده‌اند. انقلاب اسلامی، با ریشه در جهان‌بینی توحیدی و آموزه‌های اسلامی، اخلاق را نه به مثابه یک ضمیمه ایدئولوژیک، بلکه به عنوان بنیان شناختی و هنجاری خود انقلاب معرفی می‌کند. در این دیدگاه، سیاست، اقتصاد و فرهنگ همگی در خدمت تحقق کمال اخلاقی انسان و تأسیس جامعه‌ای عادل و متقی هستند. حتی مشروعیت خود قیام، مشروط به رعایت شرایط اخلاقی است؛ به گونه‌ای که امام خمینی (ره) تأکید می‌کرد: «آزادی بدون تقوا، به معنای آزادی برای فساد است» (خمینی، ۱۳۶۰، ج ۱۶: ۸۹).

در مقابل، مارکسیسم کلاسیک - به ویژه در آثار بنیان‌گذاران آن، کارل مارکس و فریدریش انگلس - اخلاق را به عنوان بخشی از «برساختار ایدئولوژیک» جامعه می‌داند که تحت تأثیر «زیرساخت اقتصادی» و روابط تولید شکل می‌گیرد. در این چارچوب، اخلاق نسبی، طبقاتی و تابع منافع مادی است و بنابراین، نه در ساختار نظری و نه در محتوای عملی انقلاب جایگاهی مستقل یا بنیادین ندارد. مارکس در «فقر فلسفه» صراحتاً اخلاق را به عنوان یکی از اشکال ایدئولوژی نقد می‌کند و می‌نویسد که اصول اخلاقی «تنها انعکاسی از روابط مادی جامعه‌اند» (Marx, ۱۸۴۷: ۱۱۵). از این دید،

مشروعیت انقلاب پرولتاریا نه از عدالت یا کرامت انسانی، بلکه از «ضرورت تاریخی» و «تناقضات عینی سرمایه‌داری» سرچشمه می‌گیرد.

این تقابل عمیق، پرسشی مفهومی و پژوهشی را مطرح می‌سازد که در ادبیات فارسی و بین‌المللی به صورت نظام‌مند کمتر مورد توجه قرار گرفته است: آیا اخلاق در این دو نظریه انقلابی صرفاً در سطح شعار حضور دارد، یا اینکه در ساختار و محتوای نظریه‌ها نیز جایگاهی یکپارچه و هدایت‌گرانه دارد؟ به عبارت دقیق‌تر، چگونه می‌توان جامعیت حضور اخلاق در نظریه‌های انقلاب را از دو منظر ساختاری (بنیان‌های هنجاری و معرفتی) و محتوایی (اهداف، روش‌ها و پیامدهای عملی) تحلیل و مقایسه کرد؟

این پژوهش با تکیه بر مفهوم «جامعیت ساختاری-محتوایی اخلاقی»، به دنبال پاسخ به این پرسش است. این مفهوم به گستره همه‌جانبه حضور اخلاق اشاره دارد؛ یعنی آن‌گاه که اخلاق نه تنها در اهداف و روش‌های انقلاب، بلکه در خود ساختار معرفتی و مشروعیت‌یابی نظریه جایگاهی محوری داشته باشد. بررسی این جامعیت در دو نظریه انقلاب اسلامی و مارکسیسم، نه تنها به درک هویت فکری هر یک کمک می‌کند، بلکه معیاری تحلیلی برای ارزیابی دیگر جریان‌های انقلابی نیز فراهم می‌آورد.

بنابراین، سؤال اصلی پژوهش این است که جامعیت ساختاری-محتوایی اخلاقی در نظریه انقلاب اسلامی و نظریه انقلاب در مارکسیسم چگونه تجلی می‌یابد و چه تفاوت‌های بنیادینی در این دو رویکرد وجود دارد؟

پاسخ به این پرسش، ضمن پر کردن یک خلأ تحلیلی در مطالعات تطبیقی انقلاب، به روشن‌سازی این واقعیت کمک می‌کند که چرا برخی انقلاب‌ها در طول زمان مشروعیت معنوی خود را حفظ می‌کنند، در حالی که برخی دیگر به‌رغم موفقیت‌های ساختاری، با بحران مشروعیت هنجاری مواجه می‌شوند.

۲. تعریف مفاهیم

۲.۱ جامعیت ساختاری-محتوایی اخلاقی

مفهوم «جامعیت ساختاری-محتوایی اخلاقی» به گستره همه‌جانبه حضور اخلاق در یک نظریه انقلابی اشاره دارد، به گونه‌ای که اخلاق نه تنها در سطح اهداف و روش‌های عملی (محتوا)، بلکه در خود ساختار معرفتی، مشروعیت‌یابی و چارچوب هنجاری نظریه (ساختار) نیز جایگاهی بنیادین و هدایت‌گرانه داشته باشد. این جامعیت دو ویژگی اصلی دارد:

- در سطح ساختاری: اخلاق به عنوان بنیان هنجاری نظام مفهومی نظریه عمل می‌کند؛ یعنی بدون حضور اصول اخلاقی، ساختار نظریه ناقص یا ناسازگار خواهد بود. در این دیدگاه، اخلاق شرط مشروعیت خود انقلاب محسوب می‌شود، نه صرفاً یکی از پیامدهای آن.

- در سطح محتوایی: اخلاق در تمامی مؤلفه‌های برنامه‌ریزی شده یا روی داده انقلاب - از جمله اهداف (مانند عدالت)، روش‌های مبارزه (مانند پاک‌دستی)، و ماهیت نظام پس از انقلاب (مانند حکومت عادل) - حضوری فعال و هدایت‌گرانه دارد.

این مفهوم در تقابل با رویکردهایی قرار می‌گیرد که اخلاق را صرفاً به عنوان یک عنصر ریتمیک در گفتمان انقلاب یا یک ابزار ایدئولوژیک می‌پندارند و آن را از هسته نظری و عملیاتی انقلاب جدا می‌کنند (مرتضوی، ۱۳۹۵: ۱۲۵). در ادبیات فلسفه سیاسی اسلامی، این جامعیت گاهی با عبارت «یکپارچگی اخلاق و سیاست» یا «اخلاق‌مندی ساختاری» نیز بیان شده است (رضایی، ۱۳۹۰: ۹۴).

۲-۲. نظریه انقلاب

کلید واژه «نظریه انقلاب» به مجموعه‌ای از مفاهیم، اصول، تحلیل‌ها و پیشنهادها ی نظام‌مند اطلاق می‌شود که چگونگی شکل‌گیری، مشروعیت، اهداف، روش‌ها و تصویر جامعه هدف یک جریان انقلابی را تبیین می‌کند. این نظریه فراتر از توصیف یک واقعه تاریخی است و به عنوان چارچوبی هنجاری-توصیفی، هم توجیه قیام و هم راهنمایی برای تحول اجتماعی را فراهم می‌آورد (Abrahamian, ۱۹۸۲: ۲۳). نظریه انقلاب می‌تواند بر پایه‌های جهان‌بینانه (مانند دین یا ماتریالیسم دیالکتیک)، یا بر اساس تحلیل‌های سیاسی-اقتصادی شکل بگیرد، اما در هر صورت، باید بتواند پاسخی به سه پرسش کلیدی دهد:

- چرا انقلاب ضروری است؟ (مبانی مشروعیت)

- چگونه انقلاب باید انجام شود؟ (روش‌شناسی)
 - جامعه پس از انقلاب چگونه خواهد بود؟ (تصویر هدف)
- در این پژوهش، نظریه انقلاب به‌عنوان واحد تحلیلی اصلی در نظر گرفته شده است، نه صرفاً به‌عنوان رویداد تاریخی.

۲-۳. انقلاب اسلامی

«انقلاب اسلامی» در این پژوهش به‌معنای نظریه‌ای است که بر پایه‌ی آموزه‌های اسلامی - به‌ویژه تشیع دوازده‌امامی و اندیشه‌های سیاسی-عرفانی امام خمینی (ره) - شکل گرفته و در تجربه ایران (۱۳۵۷) تجلی یافته است. این نظریه، انقلاب را نه صرفاً تغییر قدرت، بلکه حرکتی جهان‌بینانه برای تأسیس جامعه‌ای مبتنی بر عدالت الهی، توحید عملی و کرامت انسانی می‌داند (خمینی، ۱۳۶۰، ج ۱۴: ۲۱۵). ویژگی تمایزآفرین این نظریه، ارتباط ذاتی میان دین، سیاست و اخلاق است، به‌گونه‌ای که سیاست بدون اخلاق، از دیدگاه این نظریه، به‌معنای «فساد در زمین» تلقی می‌شود (مطهری، ۱۳۷۵: ۱۴۳). ایشان انقلاب را دگرگونی ریشه‌ای جامعه و عصیان علیه وضع موجود برای برپایی نظامی مطلوب تعریف می‌کند (مطهری، ۱۳۸۴، ص ۱۴۱). انقلاب اسلامی را «تنها انقلاب مدرنی» می‌داند که مشروعیت خود را از یک نظام اخلاقی فراتاریخی می‌گیرد، نه از منطق تاریخ‌گرایی مادی. دبای (Dabashi, ۱۹۹۳: ۳۱۲)

۲-۴. مارکسیسم

«مارکسیسم» در این پژوهش به‌معنای نظریه انقلابی است که بر پایه‌ی آثار کارل مارکس و فریدریش انگلس - به‌ویژه مفاهیمی چون مادی‌گرایی دیالکتیک، مبارزه طبقاتی، نقد ایدئولوژی و دیکتاتوری پرولتاریا - شکل گرفته است. در این دیدگاه، تاریخ انسانی تاریخ مبارزه طبقات است و انقلاب پرولتاریا تنها راه رهایی از بهره‌کشی سرمایه‌داری محسوب می‌شود. اما نکته کلیدی این است که در مارکسیسم کلاسیک، اخلاق به‌عنوان بخشی از «ابرساختار ایدئولوژیک» تلقی می‌شود که تحت تأثیر «زیرساخت اقتصادی» قرار دارد (Marx & Engels, ۱۸۴۶/۱۹۷۰: ۶۴). بنابراین، اخلاق نسبی، طبقاتی و تابع منافع مادی است و جایگاهی مستقل در ساختار یا محتوای نظریه

انقلاب ندارد. (Wood، ۱۹۸۱: ۱۲۴) تأکید می‌کند که مارکس «اخلاق را نه به‌عنوان راهنمای عمل، بلکه به‌عنوان مانعی در برابر درک عینی قانونمندی‌های تاریخی می‌دید». این ویژگی، مارکسیسم را به‌عنوان یک الگوی غیراخلاق‌محور در مقابل الگوهای اخلاق‌محور متمایز می‌سازد. (ملکوتیان، تقوی مقدم، ۱۳۹۶، ص ۵۲۴)

۵-۲. جامعیت ساختاری-محتوایی اخلاقی در نظریه‌های انقلاب اسلامی و مارکسیستی

مفهوم «جامعیت ساختاری-محتوایی اخلاقی» به‌طور متمایزی در نظریه‌ی انقلاب اسلامی حضوری بنیادین دارد، در حالی که در نظریه‌های انقلابی مبتنی بر مارکسیسم - به‌ویژه در خوانش‌های کلاسیک آن - این جامعیت یا ناموجود است یا به‌صورت ابزاری و فرعی مطرح می‌شود.

- **انقلاب اسلامی:** اخلاق به‌مثابه‌ی هسته‌ی ساختاری و محتوایی

در نظریه‌ی انقلاب اسلامی، اخلاق اسلامی - مبتنی بر توحید، عدالت الهی، مسئولیت‌پذیری انسان در برابر خدا و جامعه، و کرامت بشر - نه تنها هدف انقلاب محسوب می‌شود، بلکه شرط مشروعیت خود انقلاب است. این جامعیت اخلاقی در دو سطح آشکار می‌شود:

- **ساختاری:** نظام معرفتی انقلاب اسلامی بر پایه‌ی دیدگاهی جهان‌بینانه است که در آن، سیاست، اقتصاد، فرهنگ و روابط اجتماعی همگی زیرساخت‌هایی برای تحقق کمال اخلاقی انسان محسوب می‌شوند. بنابراین دین در این رویکرد به‌عنوان یک مبنای تحلیل قرار می‌گیرد. (شجاعی زند، ۱۳۸۳، ص ۴۴) بنابراین، ساختار نظریه بدون اخلاق، نه تنها ناقص، بلکه ناسازگار با ذات دین است.

- **محتوایی:** تمامی اهداف و روش‌های انقلاب - از جمله مبارزه با استکبار، احقاق حقوق محرومان، و شکل‌گیری حکومتی عادل - تنها زمانی مشروع‌اند که در چارچوب اصول اخلاقی اسلامی انجام شوند. حتی «آزادی» و «استقلال» در این نظریه، زمانی ارزشمندند که در مسیر تحقق «عدالت» و «تقوا» باشند. (زیباکلام، ۱۳۸۸، ص ۳۲)

- **مارکسیسم:** اخلاق به‌مثابه‌ی ایدئولوژی فرعی یا ابزاری

در مقابل، در نظریه‌ی مارکسیستی انقلاب، اخلاق از دیدگاه مارکس و انگلس، بخشی از ابر ساختار (Superstructure) است که تحت تأثیر زیرساخت اقتصادی (Relations of Production) شکل می‌گیرد. در این دیدگاه:

- **ساختاری:** نظریه‌ی انقلاب در مارکسیسم بر پایه‌ی قانون‌مندی‌های تاریخی-مادی (مانند مبارزه‌ی طبقاتی و تناقضات درون‌سیستمی سرمایه‌داری) استوار است، نه بر اصول اخلاقی. اخلاق، در این چارچوب، «ابر ساختاری ایدئولوژیک» محسوب می‌شود که تابع منافع طبقاتی است و مشروعیت خود را از موقعیت طبقاتی می‌گیرد.

- **محتوایی:** اگرچه مارکسیسم با واژگانی چون «عدالت اجتماعی» و «رهایی انسان» سخن می‌گوید، اما این مفاهیم از دیدگاه مارکسیستی، نتیجه‌ی تغییرات مادی و اقتصادی‌اند، نه بنیان‌های اخلاقی پیشین. حتی در عمل، روش‌های انقلابی (مانند خشونت طبقاتی یا دیکتاتوری پرولتاریا) از منظر «ضرورت تاریخی» توجیه می‌شوند، نه از منظر اخلاق مطلق. (بشیریه: ۱۳۷۹)

در این رویکرد، اخلاق یا به‌عنوان «ایدئولوژی طبقه‌ی حاکم» نقد می‌شود، یا در بهترین حالت، به‌عنوان ابزاری برای تحریک آگاهی طبقاتی مورد استفاده قرار می‌گیرد. بنابراین، جامعیت ساختاری-محتوایی اخلاقی در مارکسیسم وجود ندارد؛ چرا که اخلاق نه در ساختار نظریه جایگاهی بنیادین دارد، و نه در محتوای آن به‌صورت یکپارچه و هدایت‌گرانه حضور دارد.

این مقایسه نشان می‌دهد که در حالی که نظریه‌ی انقلاب اسلامی ذاتاً اخلاق‌محور است و اخلاق در آن هم به‌عنوان بنیان شناختی و هم به‌عنوان معیار عملی، عمل می‌کند، نظریه‌ی انقلاب در مارکسیسم ذاتاً مادی‌گرا است و اخلاق را یا نسبی می‌داند یا به‌حاشیه می‌راند. این تمایز بنیادین، یکی از ویژگی‌های معرفی‌کننده‌ی هویت نظری انقلاب اسلامی در میان جریان‌های انقلابی معاصر است.

۳. روش پژوهش

این پژوهش با به‌کارگیری روش مطالعه تطبیقی (Comparative Study Method) انجام شده است. روش تطبیقی یکی از روش‌های تحلیلی-تفسیری در علوم انسانی است که در آن، دو یا چند پدیده، نظریه، نظام فکری یا الگوی مفهومی از جنبه‌های معینی --- مانند ساختار، محتوا، مبانی هنجاری، یا پیامدهای عملی --- مورد مقایسه قرار می‌گیرند تا شباهت‌ها، تفاوت‌ها، نقاط قوت و ضعف، و ویژگی‌های تمایزآفرین آن‌ها شناسایی شود (رضایی و همکاران، ۱۳۹۸).

در این پژوهش، دو نظریه‌ی انقلاب - نظریه‌ی انقلاب اسلامی (مبتنی بر آموزه‌های اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی) و نظریه‌ی انقلاب در مارکسیسم (بر اساس آثار کلاسیک مارکس و انگلس و تفسیرهای بعدی از آن) - از منظر معیار «جامعیت ساختاری-محتوایی اخلاقی» مورد تحلیل تطبیقی قرار گرفته‌اند. این معیار به عنوان چارچوب تحلیلی، امکان بررسی چگونگی حضور اخلاق در سطح بنیادین (ساختار) و سطح ظاهری-عملیاتی (محتوا) هر یک از نظریه‌ها را فراهم می‌کند. داده‌های پژوهش از طریق روش کتابخانه‌ای و با استفاده از منابع اولیه (مانند آثار امام خمینی و کارل مارکس) و منابع ثانویه (شامل تحلیل‌های معتبر فارسی و انگلیسی در حوزه‌های فلسفه‌ی سیاسی، اخلاق سیاسی و مطالعات انقلاب) گردآوری شده‌اند. تحلیل داده‌ها نیز با رویکرد تحلیل محتوای کیفی و بر اساس معیارهای از پیش تعیین شده (ساختار اخلاقی، محتوای اخلاقی، جامعیت، و هدایت‌گری اخلاق) انجام پذیرفته است.

مزیت روش تطبیقی در این پژوهش آن است که ضمن اجتناب از رویکردهای یک‌سویه یا ایدئولوژیک، امکان درک عمیق‌تری از ویژگی‌های ذاتی هر نظریه فراهم می‌شود و زمینه‌ی شناسایی هویت متمایز نظریه‌ی انقلاب اسلامی در میان جریان‌های انقلابی معاصر هموار می‌گردد. همچنین، این روش با تأکید بر مقایسه‌ی منطقی و مبتنی بر شواهد، از ذهنیت‌گرایی و قضاوت‌های ارزشی غیرمستند جلوگیری می‌کند.

۴. پیشینه پژوهش

بررسی جایگاه اخلاق در نظریه‌های انقلاب، به‌ویژه در مقایسهٔ جریان‌های ایدئولوژیک مدرن، همواره مورد توجه پژوهشگران علوم سیاسی، فلسفهٔ سیاسی و مطالعات اسلامی بوده است. با این حال، تمرکز اکثر پژوهش‌ها بر جنبه‌های تاریخی، سیاسی یا اقتصادی انقلاب‌ها بوده و تحلیل نظام‌مند جامعیت ساختاری-محتوایی اخلاقی در چارچوب نظریه‌های انقلاب کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در این بخش، پیشینهٔ پژوهش را در دو حوزه فارسی‌زبان و بین‌المللی بررسی می‌کنیم.

۴-۱. پیشینه پژوهش در منابع فارسی

در ادبیات فارسی، پژوهش‌های متعددی به رابطه اخلاق و سیاست در انقلاب اسلامی پرداخته‌اند. از جمله، رضایی (رضایی، ۱۳۹۰) در مقاله‌ای با عنوان «اخلاق و سیاست در انقلاب اسلامی»، تأکید می‌کند که در نظریه انقلاب اسلامی، اخلاق نه یک عنصر فرعی، بلکه هسته مشروعیت سیاست است. وی با استناد به آثار امام خمینی، نشان می‌دهد که حتی مفاهیمی چون «آزادی» و «جمهوریت» تنها در صورتی مشروع‌اند که در چارچوب تقوا و عدالت الهی تحقق یابند. با این حال، این پژوهش به صورت تطبیقی با سایر نظریه‌های انقلابی (مانند مارکسیسم) گسترش نیافته است.

همچنین، (مرتضوی، ۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان «جامعیت اخلاق در نظام سیاست اسلامی»، مفهوم «یکپارچگی اخلاق و سیاست» را مطرح کرده و استدلال می‌کند که در اسلام، سیاست بدون اخلاق، به معنای فساد در زمین است. این پژوهش از نظر مفهومی غنی است، اما بیشتر بر نظام سیاست پس از انقلاب متمرکز بوده و به نظریه انقلاب به مثابه یک کل نظام‌مند نپرداخته است.

از سوی دیگر، هاشمی رفسنجانی (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۰) در یادداشت‌های خود، نمونه‌های عملی از نحوه تطبیق اصول اخلاقی با تصمیم‌گیری‌های سیاسی در دوران پس از انقلاب را ارائه می‌دهد، اما این اثر بیشتر از جنبه خاطرات تاریخی و کمتر از منظر نظریه‌پردازی تحلیلی است.

در مقابل، پژوهش‌هایی که به طور خاص به مقایسه انقلاب اسلامی و مارکسیسم از منظر اخلاق پرداخته‌اند، بسیار محدود است. برخی پژوهش‌های کلی (ابراهامیان، ۱۳۸۱) به تفاوت‌های ایدئولوژیک این دو جریان اشاره کرده‌اند، اما تحلیلی مفهومی از جایگاه اخلاق در ساختار و محتوای هر دو نظریه ارائه نکرده‌اند.

۴-۲. پیشینه پژوهش در منابع انگلیسی

در ادبیات بین‌المللی، حمید دباشی (Dabashi, ۱۹۹۳) در کتاب تأثیرگذار خود با عنوان *Theology of Discontent*، به طور عمیق به بنیان‌های ایدئولوژیک انقلاب اسلامی پرداخته و آن را در مقابل جریان‌های مادی‌گرای مدرن (از جمله مارکسیسم) قرار می‌دهد. وی استدلال می‌کند که انقلاب اسلامی ایران «تنها انقلاب مدرنی است که مشروعیت خود را از یک نظام اخلاقی فراتاریخی می‌گیرد، نه از منطق تاریخ‌گرایی مادی» (Dabashi, ۱۹۹۳: ۳۱۲). این

اثر از نظر تحلیل فکری بسیار ارزشمند است، اما بیشتر بر جنبه‌های الهیاتی و کمتر بر تحلیل ساختاری-محتوایی اخلاق متمرکز است.

از سوی دیگر، آلن وود (Wood, ۱۹۸۱) در کتاب *Karl Marx*، به‌طور مستقیم به نقد مارکس در خصوص جایگاه اخلاق پرداخته و نشان می‌دهد که چگونه مارکس اخلاق را به‌عنوان بخشی از ایدئولوژی طبقاتی تلقی می‌کرد. وود تأکید می‌کند که در نظر مارکس، «اخلاق مانعی در برابر درک عینی قانونمندی‌های تاریخی است» (Wood, ۱۹۸۱: ۱۲۴). این تحلیل، پایه نظری قوی‌ای برای درک جایگاه فرعی اخلاق در مارکسیسم فراهم می‌کند.

همچنین، یرواند ابراهامیان (Abrahamian, ۱۹۸۲) در کتاب *Iran Between Two Revolutions*، با وجود تمرکز تاریخی، به‌طور ضمنی به تفاوت‌های اخلاقی بین جنبش‌های اسلامی و مارکسیستی در ایران اشاره می‌کند، اما این مقایسه را به‌صورت مفهومی و سیستماتیک گسترش نمی‌دهد.

در مجموع، اگرچه پژوهش‌هایی در هر دو حوزه فارسی و انگلیسی به جنبه‌هایی از موضوع پرداخته‌اند، خلأ پژوهشی اصلی در این است که:

- هیچ پژوهشی به‌صورت صریح و نظام‌مند مفهوم «جامعیت ساختاری-محتوایی اخلاقی» را به‌عنوان چارچوب تحلیلی در مقایسه دو نظریه انقلاب اسلامی و مارکسیسم به‌کار نگرفته است.

- تحلیل‌های موجود یا بیش‌ازحد بر جنبه‌های تاریخی متمرکزند، یا تنها یکی از دو نظریه را بررسی کرده‌اند، بدون اینکه مقایسه تطبیقی مفهومی انجام شود.

این پژوهش با تکیه بر این چارچوب مفهومی و با روش تطبیقی-کتابخانه‌ای، در پر کردن این خلأ تلاش می‌کند و به دنبال پاسخ به این پرسش است که چگونه و تا چه حد اخلاق در این دو نظریه انقلابی، جامعیت ساختاری و محتوایی دارد.

۵. تحلیل تطبیقی

۵-۱. انقلاب اسلامی: اخلاق به‌مثابه‌ی هسته‌ی ساختاری و محتوایی

در نظریه‌ی انقلاب اسلامی، اخلاق اسلامی نه تنها یکی از اهداف فرعی تحول اجتماعی محسوب می‌شود، بلکه هسته‌ی محرک، بنیان‌شناختی و معیار هدایت‌گر تمامی ابعاد نظری و عملی انقلاب

است. این ویژگی، انقلاب اسلامی را از جریان‌های انقلابی صرفاً سیاسی یا مادی‌گرا متمایز می‌سازد و آن را در چارچوبی اخلاق‌محور و توحیدی قرار می‌دهد (رضایی، ۱۳۹۰: ۹۲). در این دیدگاه، اخلاق در دو سطح ساختاری و محتوایی حضوری یکپارچه و غیرقابل انفصال دارد.

۱-۱-۵. اخلاق در سطح ساختاری

در سطح ساختاری، نظریه‌ی انقلاب اسلامی بر پایه‌ی یک جهان‌بینی توحیدی استوار است که در آن، سیاست، اقتصاد، فرهنگ و حقوق همگی زیرمجموعه‌ی نظامی ارزشی‌اند که هدف نهایی آن، تکامل معنوی و اخلاقی انسان و تحقق «خلافت الهی» در زمین است (مطهری، ۱۳۷۵: ۱۴۳). از این منظر، ساختار کلی نظریه‌ی انقلاب بدون حضور اصول اخلاقی - مانند عدالت، تقوا، مسئولیت‌پذیری در برابر خدا، و کرامت انسانی - نه تنها ناقص، بلکه ناسازگار با ذات دین می‌شود. امام خمینی (ره) در این باره صراحتاً می‌فرماید: «اسلام یک نظام سیاسی است، ولی نظامی که بر پایه‌ی عدالت و اخلاق بنا شده است؛ نه بر پایه‌ی قدرت خالص یا منافع مادی» (خمینی، ۱۳۶۰، ج ۱۴: ۲۱۵). این دیدگاه نشان می‌دهد که مشروعیت خود انقلاب، وابسته به تحقق شرایط اخلاقی است؛ نه صرفاً به تغییر قدرت یا ساختار حکومتی. بنابراین، ساختار نظریه‌ی انقلاب اسلامی ذاتاً هنجاری (normative) است و از منطق «باید» (ought) پیروی می‌کند، نه صرفاً از منطق «هست» (is) (مرتضوی، ۱۳۹۵: ۱۲۸).

۱-۲-۵. اخلاق در سطح محتوایی

در سطح محتوایی نیز، اخلاق در تمامی مؤلفه‌های برنامه‌ریزی شده یا روی داده‌ی انقلاب حضوری فعال و هدایت‌گرانه دارد. این حضور در سه حوزه‌ی کلیدی آشکار می‌شود:

۱-۲-۵. اهداف انقلاب

در نظریه‌ی انقلاب اسلامی، اهدافی چون «استقلال»، «آزادی» و «جمهوریت» تنها زمانی مشروع و مطلوب‌اند که در مسیر تحقق «عدالت الهی» و «تقوا» باشند. همان‌گونه که امام خمینی تأکید می‌کند: «آزادی بدون تقوا، به معنای آزادی برای فساد است» (خمینی، ۱۳۶۰، ج ۱۶: ۸۹).

۲-۱-۵. روش‌های مبارزه

انقلاب اسلامی حتی در شرایط سخت مبارزه با نظام پهلوی، بر اصولی چون «پاک‌دستی»، «اجتناب از خشونت بی‌هدف» و «رعایت حریم انسانی» تأکید داشت. این رویکرد نشان‌دهنده‌ی آن است که در نظریه‌ی انقلاب اسلامی، «وسیله» نیز باید از نظر اخلاقی «مشروع» باشد، نه صرفاً «نتیجه» (زیبا کلام، همان، ۳۶)

۳-۱-۵. نظام پس از انقلاب

حکومت اسلامی در این نظریه، نه یک ساختار قدرت محض، بلکه «دولتی برای تربیت انسان» و تحقق «امر به معروف و نهی از منکر» تعریف می‌شود (مطهری، ۱۳۷۹، ص ۷۰). این دیدگاه، سیاست را به‌عنوان ابزاری برای تحقق کمال اخلاقی جامعه معرفی می‌کند.

۳-۱-۵. تمایز با رویکردهای غیراخلاق‌محور

این جامعیت اخلاقی، انقلاب اسلامی را از نظریه‌هایی مانند مارکسیسم متمایز می‌سازد که در آن‌ها اخلاق یا به‌عنوان «ابر ساختار ایدئولوژیک» نقد می‌شود (Marx, ۱۸۴۷) یا به‌صورت ابزاری برای تحریک آگاهی طبقاتی مورد استفاده قرار می‌گیرد (Wood, ۱۹۸۱: ۱۲۴). در مقابل، در انقلاب اسلامی، اخلاق نه ابزار، بلکه هدف و معیار است. همین ویژگی است که دباغی (Dabashi, ۱۹۹۳: ۳۱۲) را به این نتیجه رسانده است که «انقلاب اسلامی ایران، تنها انقلاب مدرنی است که مشروعیت خود را از یک نظام اخلاقی فراتاریخی می‌گیرد، نه از منطق تاریخ‌گرایی مادی». در نتیجه، می‌توان گفت که جامعیت ساختاری-محتوایی اخلاقی، یکی از ویژگی‌های هویت‌ساز نظریه‌ی انقلاب اسلامی است که آن را به‌عنوان یک الگوی انقلابی معنوی-سیاسی در مقابل الگوهای مادی-سیاسی متمایز می‌سازد. این جامعیت، نه تنها مشروعیت نظری انقلاب را تضمین می‌کند، بلکه ثبات و پایداری آن را در طول زمان نیز تقویت می‌نماید.

۵-۲. مارکسیسم: اخلاق به مثابه‌ی ایدئولوژی فرعی یا ابزاری

در مقابل نگاه اخلاق محور انقلاب اسلامی، نظریه‌ی انقلاب در مارکسیسم --- به‌ویژه در خوانش‌های کلاسیک آن توسط کارل مارکس و فریدریش انگلس --- اخلاق را نه به‌عنوان هسته‌ی ساختاری یا معیاری مطلق، بلکه به‌عنوان بخشی از ابرساختار ایدئولوژیک جامعه می‌پندارد که تحت تأثیر زیرساخت اقتصادی و روابط تولید شکل می‌گیرد (Marx & Engels, ۱۹۷۰/۱۸۴۶: ۶۴). در این دیدگاه، اخلاق نسبی، طبقاتی و تابع منافع مادی است و بنابراین، جایگاهی بنیادین در ساختار یا محتوای نظریه‌ی انقلاب ندارد.

۱-۲-۵. اخلاق در سطح ساختاری: نفی اخلاق به مثابه‌ی بنیان نظری

مارکس در اثر کلیدی خود «فقر فلسفه» (The Poverty of Philosophy) به‌وضوح اخلاق را به‌عنوان یکی از اشکال «ایدئولوژی» نقد می‌کند و می‌نویسد: «ایدئولوژیها - از جمله اصول اخلاقی، حقوقی و مذهبی - تنها انعکاسی از روابط مادی جامعه‌اند و مشروعیت خود را از موقعیت طبقاتی می‌گیرند» (Marx, ۱۸۴۷: ۱۱۵). این دیدگاه نشان می‌دهد که در ساختار نظری مارکسیسم، «اخلاق» نمی‌تواند پایه‌ی مشروعیت انقلاب باشد؛ چرا که مشروعیت انقلاب پرولتاریا تنها از «ضرورت تاریخی» و «تناقضات عینی سرمایه‌داری» ناشی می‌شود، نه از اصول اخلاقی مانند عدالت یا کرامت انسانی. همان‌گونه که وود (Wood, ۱۹۸۱: ۱۲۷) تأکید می‌کند، مارکس «اخلاق را نه به‌عنوان راهنمای عمل، بلکه به‌عنوان مانعی در برابر درک عینی قانونمندی‌های تاریخی می‌دید».

در این چارچوب، ساختار نظریه‌ی انقلاب مارکسیستی بر پایه‌ی «مادی‌گرایی دیالکتیک» و «قانونمندی‌های تاریخی» استوار است، نه بر اصول هنجاری یا ارزش‌های اخلاقی. از این رو، اخلاق در سطح ساختاری، «ناهماهنگ با ذات نظریه» محسوب می‌شود و حضور آن در بهترین حالت، به‌عنوان یک «ایدئولوژی طبقه‌ی سرکوب‌شده» تفسیر می‌گردد.

۲-۲-۵. اخلاق در سطح محتوایی: ابزاری شدن یا حذف کامل

در سطح محتوایی نیز، اخلاق در نظریه‌ی مارکسیستی یا «ابزاری» می‌شود یا به‌طور کامل «حذف» می‌گردد. از یک سو، مارکسیست‌هایی مانند لنین و مائو، در برخی موارد از زبان اخلاقی مانند «عدالت برای فقرا» یا «رهایی از بهره‌کشی» برای تحریک آگاهی طبقاتی استفاده کرده‌اند؛ (توفیق، ابراهیم ۱۳۸۱) اما این استفاده، «ابزاری و تاکتیکی» بوده و هرگز به‌معنای پذیرش اخلاق به‌عنوان معیاری مستقل نیست (Lukács, ۱۹۷۱: ۸۹). از سوی دیگر، در عمل، روش‌های انقلابی مارکسیستی - از جمله خشونت طبقاتی، دیکتاتوری پرولتاریا، و سرکوب مخالفان - اغلب «بدون ملاحظات اخلاقی» و صرفاً بر اساس «ضرورت تاریخی» توجیه شده‌اند.

به‌عنوان مثال، در دوران انقلاب بلشویک، «عدالت» تنها به‌معنای «منافع طبقه‌ی کارگر» تعریف شد و هرگونه مخالفت با آن، حتی اگر بر پایه‌ی اصول اخلاقی جهان‌شمول باشد، به‌عنوان «واکنشی» یا «برجوازی» رد می‌شد (شایگان، ۱۳۸۷، ص ۱۲۴). این رویکرد نشان می‌دهد که در مارکسیسم، «اخلاق» نه معیاری برای ارزیابی اقدامات، بلکه موضوعی برای نقد و نفی است.

۲-۲-۳. عدم جامعیت اخلاقی: پیامدهای نظری و عملی

این جایگاه فرعی یا ابزاری اخلاق، منجر به «عدم جامعیت ساختاری-محتوایی اخلاقی» در نظریه‌ی انقلاب مارکسیستی می‌شود. در چنین نظامی، امکان این وجود دارد که اقداماتی که از دیدگاه اخلاق جهانی (مانند حقوق بشر یا کرامت انسانی) ناعادلانه یا خشونت‌آمیز باشند، از منظر «ضرورت تاریخی» مشروع تلقی شوند. این شکاف بین «باید اخلاقی» و «هست تاریخی»، یکی از نقاط ضعف بنیادین نظریه‌ی انقلاب در مارکسیسم محسوب می‌شود (Wood, ۱۹۸۱: ۱۳۵).

در مقابل، در حالی که انقلاب اسلامی مشروعیت خود را از یک نظام اخلاقی فراتاریخی می‌گیرد (Dabashi, ۱۹۹۳: ۳۱۲) مارکسیسم مشروعیت خود را از «منطق تاریخ‌گرایی مادی» استمداد می‌کند؛ و این تفاوت، تأثیر عمیقی بر نحوه‌ی تعریف اهداف، روش‌ها و هویت نهایی انقلاب دارد. در نتیجه، می‌توان گفت که در مارکسیسم، اخلاق «نه هسته‌ی محرک، بلکه حاشیه‌ای بر ساختار مادی نظریه‌ی انقلاب» است. این ویژگی، مارکسیسم را به‌عنوان یک الگوی انقلابی

«غیراخلاق محور» یا «ضد-اخلاق محور» در مقابل الگوهایی مانند انقلاب اسلامی قرار می‌دهد که در آن‌ها اخلاق، هم ساختار و هم محتوا را هدایت می‌کند. در مطالعه‌ی نظریه‌های انقلاب، یکی از معیارهای کلیدی برای درک هویت فکری هر جریان، نحوه‌ی جایگاه‌دهی به اخلاق است. در این راستا، «نظریه‌ی انقلاب اسلامی» و «نظریه‌ی انقلاب در مارکسیسم» دو رویکرد متضاد را در قبال اخلاق اتخاذ کرده‌اند: در حالی که انقلاب اسلامی اخلاق را به‌عنوان «هسته‌ی ساختاری و محتوایی» می‌پذیرد، مارکسیسم آن را به‌عنوان «ایدئولوژی فرعی یا ابزاری» تلقی می‌کند. این تمایز، نه تنها در سطح فلسفی، بلکه در پیامدهای عملی هر دو نظریه نیز تجلی می‌یابد.

۵-۳-۳. مبانی هنجاری: اخلاق مطلق در مقابل اخلاق نسبی

در نظریه‌ی انقلاب اسلامی، اخلاق بر پایه‌ی «حقیقتی فرا تاریخی و الهی» استوار است. این اخلاق، ریشه در توحید، عدالت الهی، کرامت انسانی و مسئولیت‌پذیری در برابر خدا دارد و از تغییرات تاریخی یا موقعیت طبقاتی مستقل است (مطهری، ۱۳۷۵: ۱۴۳). امام خمینی (ره) در این باره می‌فرماید: «اسلام بر پایه‌ی عدالت است، نه بر پایه‌ی منفعت یا قدرت... عدالت اسلامی، عدالتی است که خداوند آن را فرمان داده است» (خمینی، ۱۳۶۰، ج ۱۴: ۲۱۵).

در مقابل، مارکسیسم اخلاق را «نسبی و طبقاتی» می‌داند. مارکس در «ایدئولوژی آلمانی» می‌نویسد که «ایدئولوژی‌ها - از جمله اصول اخلاقی - انعکاسی از روابط تولید مادی هستند» (Marx & Engels ۱۹۷۰/۱۸۴۶: ۶۴). این دید، هیچ اخلاقی فرا تاریخی یا جهان‌شمول وجود ندارد؛ بلکه هر اخلاقی تابع منافع طبقه‌ی حاکم یا سرکوب‌شده است. (Wood, ۱۹۸۱: ۱۲۴). این دیدگاه را چنین خلاصه می‌کند: «مارکس اخلاق را نه به‌عنوان راهنمای اقدام، بلکه به‌عنوان مانعی در برابر درک عینی قانونمندی‌های تاریخی می‌دید» این تفاوت بنیادین، منجر به دو نوع مشروعیت‌یابی می‌شود: در انقلاب اسلامی، مشروعیت از «منطق هنجاری» (ought) سرچشمه می‌گیرد؛ در مارکسیسم، از منطق علی-تاریخی (is)

۵-۳-۴. ساختار نظری: اخلاق به مثابه‌ی بنیان در مقابل اخلاق به مثابه‌ی ابرساختار

در نظریه‌ی انقلاب اسلامی، ساختار کلی نظریه - از جمله مفاهیمی چون حکومت، عدالت، آزادی و رهبری - بر پایه‌ی اصول اخلاقی اسلامی شکل گرفته است. بنابراین، «ساختار نظری بدون اخلاق، ناسازگار با ذات دین» است (مرتضوی، ۱۳۹۵: ۱۲۸). همین امر باعث می‌شود که حتی مفاهیم سیاسی مانند «جمهوریت» یا «استقلال» تنها در صورتی مشروع باشند که در چارچوب تقوا و عدالت الهی تحقق یابند (رضایی، ۱۳۹۰: ۹۸).

در مقابل، در مارکسیسم، ساختار نظری انقلاب بر پایه‌ی «مادی‌گرایی دیالکتیک» و «فانونمندی‌های تاریخی» استوار است. اخلاق در این ساختار، جایگاهی بنیادین ندارد و به عنوان بخشی از «ابرساختار» (superstructure) تلقی می‌شود که تحت تأثیر زیرساخت اقتصادی قرار دارد (Lukács, ۱۹۷۱: ۷۲). بنابراین، حضور اخلاق در ساختار نظری مارکسیسم نه تنها ضروری نیست، بلکه ممکن است به عنوان «مانعی در برابر درک عینی تاریخ» دیده شود.

۵-۳-۵. محتوای عملی: اخلاق هدایت‌گر در مقابل اخلاق ابزاری

در سطح محتوای عملی، انقلاب اسلامی اخلاق را «هم در اهداف و هم در وسایل» حاکم می‌داند. این یعنی نه تنها هدف انقلاب (مانند عدالت) باید اخلاقی باشد، بلکه روش‌های دستیابی به آن (مانند مبارزه، مقاومت و حکومت‌داری) نیز باید در چارچوب اصول اخلاقی اسلامی باشند. امام خمینی تأکید می‌کرد: «آزادی بدون تقوا، به معنای آزادی برای فساد است» (خمینی، ۱۳۶۰، ج ۱۶: ۸۹). این دیدگاه، «یکپارچگی اخلاقی» را در تمامی ابعاد انقلاب الزامی می‌داند.

در مقابل، مارکسیسم در عمل، اغلب اخلاق را «ابزاری» یا «حذف‌شده» می‌داند. در بسیاری از انقلاب‌های مارکسیستی (مانند روسیه یا چین)، روش‌هایی چون خشونت طبقاتی، دیکتاتوری پرولتاریا و سرکوب مخالفان، بر اساس «ضرورت تاریخی» توجیه شده‌اند، نه بر اساس معیارهای اخلاقی (Abrahamian, ۱۹۸۲: ۴۵۲). حتی زمانی که از واژگان اخلاقی مانند «عدالت» استفاده می‌شود، این واژگان تنها به معنای «منافع طبقه‌ی کارگر» تفسیر می‌شوند و هرگونه اخلاق جهان‌شمول، به عنوان «ایدئولوژی برجوازی» رد می‌گردد (Wood, ۱۹۸۱: ۱۳۵).

جدول تطبیقی

مارکسیسم	انقلاب اسلامی	معیار مقایسه
اخلاق طبقاتی، نسبی، تابع زیرساخت	اخلاق الهی، فراتاریخی، مطلق	مبانی هنجاری
بخشی از ابرساختار؛ فرعی یا نفی شده	هسته‌ی بنیادین و هدایت‌گر	جایگاه در ساختار نظری
ابزاری یا غیرضروری؛ تابع «ضرورت تاریخی»	هم در اهداف و هم در وسایل؛ یکپارچه	نقش در محتوای عملی
قانونمندی‌های تاریخی و مبارزه‌ی طبقاتی	عدالت الهی و تقوا	منبع مشروعیت
مادی‌گرا (materialist-historical)	اخلاق محور (ethico-theological)	نوع رویکرد

این مقایسه نشان می‌دهد که «جامعیت ساختاری-محتوایی اخلاقی»، ویژگی‌ای منحصر به فرد در نظریه‌ی انقلاب اسلامی است که آن را از جریان‌های انقلابی مادی‌گرا - به‌ویژه مارکسیسم - متمایز می‌سازد. در حالی که انقلاب اسلامی اخلاق را «شرط مشروعیت خود انقلاب» می‌داند، مارکسیسم آن را «مانعی در برابر درک عینی تاریخ» تلقی می‌کند. این تفاوت، نه تنها در سطح نظری، بلکه در نحوه‌ی شکل‌گیری اهداف، روش‌ها و نظام پس از انقلاب نیز تأثیرگذار است. همین ویژگی است که دباشی (Dabashi, ۱۹۹۳: ۳۱۲) را به این نتیجه رسانده است که «انقلاب اسلامی ایران، تنها انقلاب مدرنی است که مشروعیت خود را از یک نظام اخلاقی فراتاریخی می‌گیرد، نه از منطق تاریخ‌گرایی مادی». این تمایز، اهمیت تحلیل اخلاقی در مطالعه‌ی نظریه‌های

انقلاب را دوچندان می‌کند و نشان می‌دهد که درک هویت یک جریان انقلابی، بدون بررسی جایگاه اخلاق در آن، ناقص خواهد بود.

۶. نتیجه‌گیری

بررسی تطبیقی نظریه‌های انقلاب از منظر «جامعیت ساختاری-محتوایی اخلاقی» نشان می‌دهد که جایگاه اخلاق در چارچوب‌های انقلابی، نه تنها یک مسئله‌ی فرعی یا زینتی، بلکه یک معیار هویت‌ساز و تمایزآفرین است. در این میان، «نظریه‌ی انقلاب اسلامی» و «نظریه‌ی انقلاب در مارکسیسم» دو رویکرد بنیادین و متضاد را در قبال اخلاق اتخاذ کرده‌اند که تفاوت آن‌ها فراتر از سطح واژگان و شعارها، به عمق ساختار معرفتی و هدف‌گذاری هر نظریه نفوذ می‌کند.

در نظریه‌ی انقلاب اسلامی، اخلاق اسلامی - مبتنی بر توحید، عدالت الهی، کرامت انسانی و مسئولیت‌پذیری در برابر خدا - نه به‌عنوان یک ضمیمه‌ی ایدئولوژیک، بلکه به‌عنوان «هسته‌ی محرک، بنیان شناختی و معیار هدایت‌گر» تمامی ابعاد نظری و عملی انقلاب مطرح می‌شود. این جامعیت اخلاقی در دو سطح آشکار است: در سطح «ساختاری»، نظام معرفتی انقلاب بر پایه‌ی دیدگاهی جهان‌بینانه است که در آن، سیاست، اقتصاد و فرهنگ همگی زیرمجموعه‌ی تحقق کمال اخلاقی انسان هستند؛ و در سطح «محتوایی»، اخلاق در تمامی مؤلفه‌های انقلاب - از اهداف (مانند عدالت)، تا روش‌ها (مانند پاک‌دستی در مبارزه)، و تا نظام پس از انقلاب (حکومتی برای تربیت انسان) - حضوری یکپارچه و غیرقابل انفصال دارد. این ویژگی، انقلاب اسلامی را به‌عنوان یک الگوی «اخلاق‌محور و توحیدی» در میان جریان‌های انقلابی معاصر متمایز می‌سازد. (شفیعی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۵)

در مقابل، در نظریه‌ی مارکسیستی انقلاب، اخلاق از دیدگاه مارکس و انگلس، بخشی از «ابرساختار ایدئولوژیک» محسوب می‌شود که تحت تأثیر زیرساخت اقتصادی و روابط تولید شکل می‌گیرد. در این دیدگاه، اخلاق «نسبی، طبقاتی و تابع منافع مادی» است و بنابراین، نه در ساختار نظری و نه در محتوای عملی انقلاب جایگاهی بنیادین ندارد. در بهترین حالت، اخلاق به‌عنوان ابزاری برای تحریک آگاهی طبقاتی مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ و یا در نهایت به‌عنوان مانعی در برابر درک عینی قانونمندی‌های تاریخی نقد می‌شود. این رویکرد منجر به «عدم جامعیت اخلاقی» در نظریه‌ی

مارکسیسم می‌شود، به گونه‌ای که اقداماتی که از منظر اخلاق جهان‌شمول ناعادلانه یا خشونت‌آمیز باشند، ممکن است بر اساس «ضرورت تاریخی» مشروع تلقی شوند.

این تمایز بنیادین، تأثیر عمیقی بر نحوه‌ی مشروعیت‌یابی، هدف‌گذاری و روش‌شناسی هر دو نظریه دارد. در حالی که انقلاب اسلامی مشروعیت خود را از یک «نظام اخلاقی فراتاریخی» می‌گیرد، مارکسیسم آن را از «منطق تاریخ‌گرایی مادی» استمداد می‌کند. همین تفاوت است که دباشی (Dabashi, ۱۹۹۳) را به این نتیجه رسانده است که «انقلاب اسلامی ایران، تنها انقلاب مدرنی است که مشروعیت خود را از یک نظام اخلاقی فراتاریخی می‌گیرد، نه از منطق تاریخ‌گرایی مادی».

در نهایت، این تحلیل نشان می‌دهد که درک هویت یک جریان انقلابی، بدون بررسی جایگاه اخلاق در آن، ناقص خواهد بود. جامعیت ساختاری-محتوایی اخلاقی نه تنها نشان‌دهنده‌ی عمق فکری یک نظریه است، بلکه تضمین‌کننده‌ی ثبات، پایداری و مشروعیت معنوی آن در طول زمان نیز محسوب می‌شود. از این منظر، انقلاب اسلامی با تأکید بر یکپارچگی اخلاق در ساختار و محتوا، نه تنها یک پدیده‌ی سیاسی، بلکه یک «حرکت تمدن‌ساز اخلاقی» است که در تقابل با جریان‌های انقلابی صرفاً مادی‌گرا قرار دارد. این ویژگی، اهمیت بازنگری در مطالعات انقلابی را دوچندان می‌کند و لزوم توجه به بعد اخلاقی به‌عنوان یک متغیر مستقل و تبیین‌گر در تحلیل نظریه‌ها و تجربه‌های انقلابی را آشکار می‌سازد.

۷. فهرست منابع

۱. ابراهیمیان، یرواند (۱۳۸۱). ایران بین دو انقلاب. ترجمه‌ی حسن افشار. تهران: نشر نی.
۲. حسین، بشیریه، (۱۳۷۹) جامعه‌شناسی سیاسی. تهران: نشر نی، چاپ اول.
۳. خمینی، سید روح‌الله (۱۳۶۰). صحیفه امام (ج ۱۴، ۱۶). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۴. ذوالفقاری، حسین (۱۳۹۵). روش تحقیق در علوم انسانی. قم: انتشارات معارف.
۵. رضایی، سید جواد (۱۳۹۰). اخلاق و سیاست در انقلاب اسلامی. فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال ۴، شماره ۱، صص. ۸۷-۱۱۰.
۶. توفیق، ابراهیم. (۱۳۸۱) مسئله اخلاق در مارکسیسم. فصلنامه ارغنون، شماره ۲۳، تهران.

۷. شجاعی‌زند، علیرضا (۱۳۸۳). نقش و عملکرد دین در «وضعیت انقلابی» بررسی تطبیقی انقلاب فرانسه و ایران. مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره پنجم، شماره ۳، ص ۴۴.
۸. شایگان، فریبا (۱۳۸۷). بررسی ویژگی‌های مشارکت‌کنندگان در انقلاب اسلامی ایران، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۴۲ و ۴۳، ص ۱۲۴.
۹. شفیعی، عباس (۱۳۸۵). مردم‌داری در رهبری امام خمینی. پژوهشنامه متین، دوره هشتم، شماره ۳۲، ص ۱۴۵.
۱۰. مرتضوی، سید محمد (۱۳۹۵). جامعیت اخلاق در نظام سیاست اسلامی. مجله فلسفه اخلاق، سال ۱۰، شماره ۳۶، صص. ۱۲۱-۱۴۰.
۱۱. مطهری، مرتضی (۱۳۷۵). عدالت الهی. تهران: انتشارات صدرا.
۱۲. طهری، مرتضی، (۱۳۸۴) پیرامون جمهوری اسلامی، چاپ ۱۸، تهران، انتشارات صدرا.
۱۳. مطهری، مرتضی (۱۳۷۹). بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر، تهران: انتشارات صدرا.
۱۴. ملکوتیان، مصطفی، ملکوتیان، مصطفی و سیدمصطفی تقوی مقدم (۱۳۹۶). مقایسه تأثیر رهبری در تحولات
۱۵. انقلاب فرانسه و انقلاب اسلامی پس از پیروزی. فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره چهل‌وهفتم، شماره ۲، ص ۵۲۴.
۱۶. هاشمی رفسنجانی، اکبر، افراط در اختلاف، کارنامه، خاطرات و یادداشت‌ها، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۰.

17. Dabashi, Hamid (1993). *Theology of Discontent: The Ideological Foundations of the Islamic Revolution in Iran*. New York: NYU Press.
18. Lukács, György (1971). *History and Class Consciousness: Studies in Marxist Dialectics*. Trans. Rodney Livingstone. London: Merlin Press.
19. Marx, Karl & Engels, Friedrich (1846/1970). *The German Ideology*. Ed. C. J. Arthur. New York: International Publishers.

20. Marx, Karl (1847). *The Poverty of Philosophy*. Moscow: Progress Publishers.
21. Wood, Allen W. (1981). *Karl Marx*. London: Routledge.

References

1. Abrahamian, E. (2002 AD/1381 SH). *Iran Between Two Revolutions*. (H. Afshar, Trans.). Tehran: Nashr-i Ney.
2. Bashiriyeh, H. (2000 AD/1379 SH). *Political Sociology*. 1st ed. Tehran: Nashr-i Ney.
3. Dabashi, Hamid (1993). *Theology of Discontent: The Ideological Foundations of the Islamic Revolution in Iran*. New York: NYU Press.
4. Hashemi Rafsanjani, A. (2001 AD/1380 SH). *Excess in Disagreement: Records, Memoirs, and Notes*. Tehran: Ma'ārif Publications.
5. Khomeini, R. (1981 AD/1360 SH). *Sahifah of Imām*. Vols. 14, 16. Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
6. Lukács, György (1971). *History and Class Consciousness: Studies in Marxist Dialectics*. Trans. Rodney Livingstone. London: Merlin Press.
7. Malekoutian, M., Malekoutian, M., & Taqavi Moghadam, S. M. (2017 AD/1396 SH). "A Comparative Study of the Impact of Leadership on the Developments of the French Revolution and the Islamic Revolution after Victory." *Politics Quarterly, Journal of the Faculty of Law and Political Science*. 47(2), 524.
8. Marx, Karl & Engels, Friedrich (1846/1970). *The German Ideology*. Ed. C. J. Arthur. New York: International Publishers.
9. Marx, Karl (1847). *The Poverty of Philosophy*. Moscow: Progress Publishers.

10. Mortezaei, S. M. (2016 AD/1395 SH). "The Comprehensiveness of Ethics in the Islamic Political System." *Journal of Moral Philosophy*. 10(36), 121–140.
11. Motahhari, M. (1996 AD/1375 SH). *Divine Justice*. Tehran: Sadra Publications.
12. Motahhari, M. (2000 AD/1379 SH). *A Brief Survey of Islamic Movements in the Last One Hundred Years*. Tehran: Sadra Publications.
13. Motahhari, M. (2005 AD/1384 SH). *Around the Islamic Republic*. 18th ed. Tehran: Sadra Publications.
14. Rezaei, S. J. (2011 AD/1390 SH). "Ethics and Politics in the Islamic Revolution." *Journal of Political Studies of the Islamic World*. 4(1), 87–110.
15. Shafiei, A. (2006 AD/1385 SH). "People-Oriented Leadership in Imam Khomeini's Leadership." *Matin Research Journal*. 8(32), 145.
16. Shayegan, F. (2008 AD/1387 SH). "A Study of the Characteristics of Participants in the Islamic Revolution of Iran." *Social Sciences Quarterly*. 42–43, 124.
17. Shojaezend, A. (2004 AD/1383 SH). "The Role and Function of Religion in a Revolutionary Situation: A Comparative Study of the French and Iranian Revolutions." *Iranian Journal of Sociology*. 5(3), 44.
18. Towfiq, E. (2002 AD/1381 SH). "The Problem of Ethics in Marxism." *Arghūn Quarterly*. 23.
19. Wood, Allen W. (1981). Karl Marx. London: Routledge.
20. Zolfaghari, H. (2016 AD/1395 SH). *Research Methods in the Humanities*. Qom: Ma'ārif Publications.